



تمدن غرب، قربانی بی‌خدایی

پدیدآورنده (ها) : باوند، نعمت الله

کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: نشریه بازتاب اندیشه :: اردیبهشت ۱۳۸۲ - شماره ۳۷

صفحات : از ۲۰ تا ۲۵

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/38521>

دانلود شده توسط : محمد حسین فلاح

تاریخ دانلود : ۱۴۰۱/۰۴/۲۸

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- نقد و بررسی آموزه قانون طبیعی از آغاز مسیحیت تا پایان قرون میانه
- پیشینه و ادله عقلی و نقلی ولایت فقیه (ارزیابی اشکالات نویسندگان حکمت و حکومت بر فاضل نراقی)
- مطالعه کارایی سازمان زندان ها و ضرورت به کارگیری شیوه های جایگزین حبس (مورد مطالعه: زندان های شهر شیراز)
- قانون گذاری در قرآن و مکاتب بشری
- نسبت سیاست های کلی نظام با احکام حکومتی در حقوق اساسی ایران
- توهّم خدا یا توهّم داوکیدز
- بررسی منشأ دین و دینداری از دیدگاه علامه طباطبائی
- وجه حاجت بشر به دین از منظر شهید مطهری
- رویکردهای مختلف نسبت به رابطه علم و دین
- پیوند علم و دین از نگاه چارلز سندرس پیرس
- پیدایش قانونگذاری در اسلام
- محدودیت های مجلس شورای اسلامی در قانونگذاری (موضوع اصل ۷۱ قانون اساسی)

عناوین مشابه

- توسعه و مبانی تمدن غرب (قسمت شانزدهم): انسان از نسل میمون خرافه ای جاهلانه
- توسعه و مبانی تمدن غرب (قسمت هیجدهم): تاملی بیشتر بر مسئله خلقت انسان نخستین
- فرهنگی: تمدن اسلام و چین؛ دو چالش پیش روی تمدن غرب
- مقایسه انسان شناسی در قرون وسطی تمدن جدید غرب و انقلاب اسلامی
- نسبت رفتار تمدن غرب با بیداری اسلامی بر اساس اندیشه حاجی آقا مجتهد شیرازی نماینده دوره مشروطیت
- بازنمایی دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران در رسانه های غرب (تحلیل گفتمان اخبار پایگاه های خبری بی بی سی فارسی و رادیو فردا)
- تمدن غرب در سراسیمگی سقوط
- رابطه ی چند وجهی دین و سیاست در نزد فلاسفه ی غرب تمدن اسلامی با تاکید براین رشد
- توین بی و آینده نامطلوب تمدن
- گفتگو با بی. دی. شارما رئیس منطقه غرب آسیا در دهلی نو، سوکا (Sowca)

تمدن غرب، قربانی بی‌خدایی

گفت‌وگو با نعمت الله باوند

سیاست روز، ۸۲/۱/۲۵



چکیده: گفت‌وگوی حاضر در مورد فراخوان مقام معظم رهبری در خصوص جنبش تولید نرم‌افزار علمی و دینی انجام شده است. آقای باوند معتقد است که غرب به نسبت کامل رسیده است و مشکل غرب، از دست دادن ارزش‌های مطلق است و باید بر فلسفه قانون اساسی جمهوری اسلامی، یعنی حضور خداوند در همه عرصه‌های فردی و اجتماعی، تأمل و تفکر کرد. در جنبش نرم‌افزاری باید برخی موانع و سوء تفاهات در مورد تعریف جمهوری اسلامی را از بین برد.

امروزه در غرب، بعد از یک قرن جریان شالوده‌شکنی در فلسفه، روانشناسی، روانکاوی و زبان‌شناسی که با نیچه، فروید و روسو به وجود آمده، اسطوره مدرنیته به صورت مطلق شکسته شده است. اساساً در محتوای جنبش نرم‌افزاری غرب، نسبت نقش دارد؛ نسبت، به معنای وسیع در تمامی علوم و در تقابل با قرون وسطی که مطلق‌گرایی حاکم بود. البته این اندیشه نسبت خود دچار نوعی مطلق‌گرایی شد. نظریه نسبت آغاز شکست انا، یشه مدرن در بخش جهان‌شناسی است. فلسفه کانت، با تحلیلی که از عقل مدرن داشت، در داخل گفتمان غرب ثابت کرد که اندیشه مدرن حتی نمی‌تواند واقعیات مادی را به صورت صحیح، معتبر و عینی بفهمد و حتی قادر به شناسایی نفس انسان نیز نیست و در انسان‌شناسی نیز بحران به وجود آمد. قبل از آن، هیوم با انکار مفهوم جوهر و ذات، نه فقط در رابطه با خدا،

بازتاب اندیشه ۳۷

۲۰

تمدن غرب،
قربانی بی‌خدایی

بلکه در رابطه با عالم طبیعت و ماده نیز به یک نوع اصالت پدیده رسید. اما باز هم غرب امیدهایی داشت، مانند هگل که قصد بازسازی داشت. او می‌گفت اگرچه این ذهن توانایی شناختن واقعیت را ندارد، اما می‌بایست بین ذهن و عین پل بزنیم. او مطلق را بین سوژه و اوبژه واسطه کرد و این بحران معرفت‌شناختی است که نسبت را به حد شکاکیت نهایی می‌رساند. هگل برای رفع بحران شکاکیت و پر کردن فاصله ذهن و عین، ناچار به ترک خدا شد و گفت که او انسان است. هگل مطلق زمینی را مطرح کرد که به نام روح و ایده است که خود نیز تعریف مناسبی از آن ندارد. اینجاست که عنوان می‌کند بدون خدا و مبنا که نمی‌توان فکر و زندگی کرد. این مبنا اگر در آسمان‌ها نیست، باید در زمین باشد و اینجاست که «هگل» می‌گوید عالم کلیات و مجردات محسوس است و آنچه محسوس است، معقول است. پیوند بین ماوراءالطبیعه و طبیعت فقط پیوندی بشری است نه الهی و مبنایش تفکر هگل است. البته هگل جوان با الاهیات شروع کرد، ولی بعدها متوجه شد که الاهیات منهای سیاست معنی ندارد. حقیقت بدون واقعیت چگونه می‌تواند وجود داشته باشد؟ به دنبال این تحولات، خود «نیچه» اعتراض نهایی را به «هگل» می‌کند تا بالاخره شکاکیت عام می‌شود. در حال حاضر، پست‌مدرن‌ها می‌گویند که هیچ مفهوم ثابتی وجود ندارد. همه چیز سیال است و ساختار شکنی کرده‌اند. هیچ چیز خود نیست و «این همانی» که اصل مطلق است، مبدل به اصل «غیریت» شده است. این یک اصل پایه‌ای است. تکثرزدایی ضد‌مدرن پست‌مدرن‌ها آشوب‌طلبی و هرج و مرج‌طلبی است و در اینجاست که مدرنیته دچار آشوب شده است؛ اما متأسفانه ما هنوز با ادبیات مارکسیستی و لیبرالیستی چند قرن قبل صحبت می‌کنیم. امام خمینی علیه السلام اتفاقاً همین مسئله را نشانه گرفت.

هایدگر گفته است که هگل اشتباه کرد که خدا را ترک کرد و انسان را به جای او گذاشت. ما باید از نو خدا را اصل، و موجود را فرع بر آن قرار دهیم و او مانسم را کنار بگذاریم. اما او هم دچار مشکل است. هایدگر می‌گفت بشنوید آوای وجود را، اما چه کسی باید این آوا را بشنود؟ بله به صورت ضعیف آن، به زنبور عسل هم وحی و الهام می‌شود. هایدگر هم برخی الهامات را شنید اما او پیغمبر نبود و به طور خالص درک نکرد. در چنین شرایطی غرب به دنبال خداست و معتقد است که خدا باید با او سخن بگوید اما متون دینی آن با عقل و حقوق بشر مخالفت کرده است. در تورات و انجیل نوعی رهبانیت شکل می‌گیرد. اینجاست که دیالکتیک قرون وسطی و عصر جدید مطرح می‌شود. در تاریخ اسلام اتفاقاً ائمه علیهم السلام حافظ

این وحی و مظهر عقل شده‌اند، ولی باند ابوسفیان اجازه نداد که ولایت ائمه، فعلیت سیاسی و اجتماعی پیدا کند. اما در تشیع اصل محفوظ ماند و دست‌کم نظریه ولایت فقیه این مسئله را به صورت اجمال طرح کرد. امام علیه السلام در انقلاب اسلامی به این ولایت تحقق تاریخی بخشید و تا اینجا رسیده است. اما در مجموع این اندیشه که انسان نمی‌تواند به خدا معتقد باشد، مگر اینکه آن خدا توانا و قادر باشد، دوباره اوج گرفته است. وجود تعارض در غرب به دلیل فقدان متون اصیل الهی بود که این فقدان هم به علت نقص دین است. در قرون وسطی دین، دینی واقعی نبود.

اما اینکه برای تولید علم و نهضت نرم‌افزاری چه باید بکنیم، با توجه به افکار امام علیه السلام و بزرگان ما باید به منظور برقراری رابطه بین مفاهیم انتزاعی فلسفی با مسائل انضمامی عینی، مطالعات میان رشته‌ای را به صورت تخصصی در حوزه و دانشگاه محقق کنیم. مطالعات بین رشته‌ای یعنی فهم رابطه میان علوم و عرصه‌های مختلف. بین متافیزیک و مسائل فلسفه و عرفان و جامعه‌شناسی سیاسی و شادی جوانان در فرهنگسراها ارتباط وجود دارد و ارتباط آن از نظر امام علیه السلام و قرآن به نسبت حضور خدا در همه موجودات تا عوالم بالاتر یکسان است و به هر طرف که بنگری جلوه خداست. خداوند آنقدر مقدس نیست که به ملکوت نزدیک‌تر باشد تا به جهان. حضور خداوند با تمامی موجودات یعنی ارتباط همه جانبه جنبه‌های معنوی، فلسفی و عرفانی اسلام با لحظات عادی کوچه، بازار، سینما، اقتصاد، هنر و روابط جهانی و در قالب نهادها. در همه نهادهای جمهوری اسلامی می‌بایست اسلام حضور داشته باشد. اساساً مشکلات ما در سیاست، برنامه‌ریزی، نگاه به جهان غرب، تعریف از جهانی شدن، احزاب سیاسی، ولایت فقیه و درگیری‌های جناحی همه و همه به جنبش نرم‌افزاری باز می‌گردد. باید از نو خدا و ارتباطش را در دین اسلام با انسان درست تعریف کنیم؛ یعنی عقل، انتخاب و تجربه. اینجا است که اسلام در عین آرمانگرایی، واقع‌بین است؛ در عین اعتقاد به مطلق، نسبی می‌اندیشد و در عین تعبد، دائماً در حال تغییر و حرکت و سیلان است.

اکنون باید از مبانی شروع کرد. به دلیل شکست فلسفه در قرن بیستم و از دست رفتن پایه‌های فلسفی غرب، همه تاجر مسلک شدند. غرب در حال حاضر دین، فرهنگ و فلسفه ندارد. متفکری فرانسوی کتابی درباره «شکست اندیشه» نوشته است و می‌گوید که مادر حال حاضر مصرف‌کننده زندگی هستیم و چیزی مفهوم ندارد، ولی در قرن نوزدهم و هیجدهم روسو اول مبنای تعلیم و تربیت را می‌نویسد که بتواند قرارداد اجتماعی و جامعه مدنی را

بپذیرد. پایه را رها کرده‌ایم و قصد داریم با جریانات فن‌آوری، سامانه اقتصادی - سیاسی را متحول کنیم. مشخص است بعضی خدمات انجام شده به از هم گسستگی می‌انجامد و اگر هم توسعه‌ای انجام می‌شود، ناهمگون است و شکاف‌های طبقاتی به وجود می‌آید. اما عملاً چه کار کنیم؟ در عرصه ساختارها، قانون اساسی ما کافی است، اما از نظر فلسفی هنوز تبیین نشده است. مبنای فلسفه قانون اساسی، جمهوری اسلامی است. ببینید چقدر جامع است. چون جمهوری در جهان وجود دارد و خالق جمهوریت الان نافی جمهوریت شده است. «کیسینجر» اخیراً کتابی قطور نوشته و در انتهای آن به برخی از سیاستمداران قرن نوزدهم استناد کرده و می‌گوید: فقط مشکل ما با خدا حل می‌شود. «برژینسکی» می‌گوید: ما اصول‌گرایی ثابت را از دست داده‌ایم. همه چیز نسبی شده است و نتیجه‌اش از هم گسیختگی خانواده، عدم تعهد و فساد است. ما مشکلات اقتصادی و سیاسی نداریم، مشکلان از دست دادن ارزش‌های مطلق است.

بنیاد غرب بر اصلت فرد است و اینجاست که جبرهای ساختاری دموکراتیک، آزادی را از بین می‌برد. گیدنز می‌گوید که این دو عامل جوابگو نیست و مشارکت باید خودجوش و مردمی شود و قانون و اقتدار بیرونی جوابگو نیست.

در نهایت ما باید بدانیم همراه با بیرون، درون را پاک کنیم و فرد فردمان مسئولیت اخلاقی در پذیرش مفهومی به نام شر یا شیطان داشته باشیم. این را دومین روانکاو بزرگ جهان، یونگ می‌گوید.

جنبش نرم‌افزاری در واقع یک حرکت فکری - اصلاحی به معنای دقیق است که باید برخی موانع و سوء تفاهات بعد از انقلاب را در رابطه با تعریف جمهوری اسلامی از بین ببرد. با توجه به خود جهان غرب، واقعیات عینی، وضعیت نرم‌افزاری و فکری، بحران خود غرب و با توجه به این تعریف، خود به خود علم در خدمت واقعیت و مردم قرار می‌گیرد، اما در حال حاضر این‌گونه نیست. حاصل ارتباط دانشمندان و فرهیختگان با توده مردم، کنترل سیاسیون جامعه در جهت جلوگیری از سوء استفاده نسبت به مسئولیت‌هایشان است و این تنها وظیفه قوه قضائیه نیست؛ بلکه روشن‌فکران و علمای حقیقی و آزاده و مطبوعات هستند که باید با این تعریف جامع، دست به کنترل، نظارت، هدایت، تشویق، ترغیب و انتقاد سیاسیون بزنند.

● اشاره

در گفت‌وگوی حاضر مطالب مفید و جالبی مطرح شده است، اما در مجموع از اصل موضوع که ضرورت و شیوه تولید نظریه و دانش است، فاصله گرفته است. مطالب مطرح شده را به دو بخش می‌توان تقسیم کرد: آقای باوند نخست، با اشاره به بن‌بست‌های معرفتی مدرنیسم، ظرفیت‌های اسلام را در پاسخ‌گویی به نیازهای انسان امروز مطرح می‌کند و علت بن‌بست‌های غرب را فقدان یک متن صحیح دینی که بیانگر سخن خداوند با انسان باشد، می‌داند. در بخش اخیر، ایشان با استناد به حضور خداوند در همه عرصه‌های هستی، به ضرورت حضور دین در مناسبات فردی و اجتماعی می‌رسد و جمهوری اسلامی را در معنای دقیق و فلسفی، مبنای جامعی برای این حضور می‌خواند. در ذیل، این دو مسئله را به اختصار مورد توجه بیشتر قرار می‌دهیم.

۱. تحلیل ایشان در بخش نخست به درستی از فرآیند جایگزینی انسان به جای خداوند در اندیشه مدرن حکایت می‌کند و داستان این تحول را از هیوم و دکارت تا کانت و هگل و بالاخره تا نیهلیسم نیچه باز می‌گوید. درست است که هایدگر را باید نقطه عطفی در بازگشت از این فرآیند نسبیت‌گرایی و مادی‌اندیشی به حساب آورد، اما اندیشه هایدگر در نهایت نمی‌تواند خود را از بنیاد اومانیسم غرب جدا سازد. البته «وجود» در تفکر هایدگر معنایی عام و فراگیر دارد (بر خلاف آنچه بسیاری از فیلسوفان اگزیستانسیالیست مطرح کرده‌اند و وجود را صرفاً در «وجود انسانی» محصور کرده‌اند)، اما هایدگر هم وجود عام را از منظر وجود خاص انسانی تحلیل می‌کند و آن را با شاخصه‌های موجود انسانی در مفهوم مدرن آن ارزیابی می‌کند. بنابراین اندیشه کسانی چون هایدگر و یاسپرس را باید نشانه‌ای از پایان تفکر مادی مدرن و تلاش برای برون رفت از آن تفسیر کرد و نه بیشتر. البته اندیشمندان و نحله‌های دیگری در غرب هستند که الهام‌های دینی را در منظومه فکری خود راه داده‌اند و نگره‌های نوینی را برای حضور خداوند در حیات بشری فراروی نهاده‌اند.

۲. در بخش اخیر، انتظار می‌رفت که آقای باوند راه‌حل روشن‌تری را برای تعامل میان دین و مناسبات دنیوی در شکل نظام‌ها و نهادهای سیاسی و اجتماعی ارائه کند. اعتقاد به حضور تکوینی خداوند در همه مظاهر هستی، هرچند در جای خود می‌تواند پایه فلسفی مناسبی برای حضور دین در صحنه زندگی بشر باشد، اما اگر به درستی تبیین نشود احتمالاً با مشکلات نظری متعددی مواجه خواهد شد. از جمله می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

الف. حضور خداوند در عالم کثرت آن‌گاه می‌تواند به لزوم دین و حاکمیت دینی

بیانجامد که نسبت این حضور با اراده و اختیار انسانی و نیز با دوگونگی مناسبات اخلاقی و اجتماعی (یعنی مناسبات الهی و شیطانی) تفسیری مناسب بیابد. آنچه گاه از تحلیل‌های جبر انگارانه فلسفی و عرفانی فهم می‌شود، اگر حتی تفسیر درستی از ولایت تکوینی ارائه کند، هرگز نمی‌تواند در تبیین ولایت تشریعی و به ویژه در تبیین ولایت اجتماعی کامیاب باشد.

ب. ولایت تکوینی خداوند اگر بخواهد بنیاد فلسفی مناسبی برای ولایت اجتماعی باشد، باید رابطه «هست» و «باید» را به خوبی تبیین کند و رابطه تکوین و تشریع را به درستی توضیح دهد.

ج. حتی اگر تمامی این مباحث از نظر مضمون و به‌طور منطقی قابل دفاع باشد، تنها یک یا چند مقدمه فلسفی برای تبیین مقوله‌ای اجتماعی مثل «جمهوری اسلامی» است و به مقدمات عدیده دیگری نیاز دارد. ردپایی از این مقدمات در سخنان ایشان یافت نمی‌شود. د. هر چند در شرایط کنونی قانون اساسی ما یکی از الگوهای مناسب برای تلفیق دین با اقتضائات عصر مدرن است، اما حتی بانیان آن نیز معتقد به تمامیت آن نبوده و نیستند. از این رو، جنبش نرم‌افزاری وظیفه دارد که با تأملات بنیادین بر مفاهیم و نظریه‌های جاری، به تأمل مستمر در منابع دینی و نوآوری در خلق نظریه‌ها و چارچوب‌های جدید روی آورد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی